

گلستان

و روضه خلد

حسین حاجی علیلو

استادیار زبان و ادب فارسی دانشگاه پیام‌نور مراغه

چکیده

«گلستان» سعدی بهشت سمردی سخنوری پارسی است که به طرزی بی‌مانند، مورد اقبال سخن‌شناسان واقع شده و بسیاری از آوازداران شعر و ادب به تأسی از آن مباحثات نموده‌اند. «مجد خوافی» شاعر و عارف توانای قرن هشتم، یکی از این بسیاران است که با دستاورد ارزنده‌ای چون «روضه خلد» نام خود را در شمار پیروان پرتوفیق سعدی و آفریدگاران سخن پارسی به ثبت رسانیده است. از آنجا که مقابله و مقایسه کامل «گلستان» و «روضه خلد» بیش از حوصله یک مقاله است، و نیز با توجه به اینکه باب‌های نخستین دو کتاب به عنوان مدخل از اهمیت خاصی برخوردار است، نگارنده، با توجه به این دو باب - که از حسن اتفاق عنوان و موضوع مشابهی دارند - و توجه به همانندی‌ها و ناهمانندی‌هایشان، دو اثر را مورد سنجش و بررسی قرار داده است.

کلیدواژه‌ها: سعدی، مجد خوافی، گلستان، روضه خلد

مقدمه

باب نخست گلستان با عنوان «در سیرت پادشاهان» شامل ۴۱ حکایت بلند و کوتاه است و باب نخست روضه خلد با عنوان «در اوصاف حکام» دارای ۴۳ حکایت می‌باشد. بنابراین، این دو از لحاظ شمارگان حکایات بسیار به هم نزدیک‌اند. حکایت سی‌وششم روضه خلد که درباره سفر اسکندر به سرزمین چین و ملاقات

پندآمیز و پندآموزش با پادشاه چین است، طولانی‌ترین حکایت روضه خلد، و حکایت بیست‌ونهم - در توجیه کوتاهی مدت خلافت و حکومت امام حسین (ع) - کوتاه‌ترین آن است. با وجود اینکه در مجموع ۴۱ حکایت باب اول گلستان، ۹ حکایت کوتاه سه، چهار تا پنج سطر وجود دارد، روی هم رفته حکایت‌های روضه خلد کوتاه‌تر از حکایات گلستان‌اند.

باب‌های مختلف گلستان بدون هیچ مقدمه و درآمدی و تنها با ذکر شماره باب و عنوان آن آغاز می‌شوند؛ در حالی که مجد خوافی، پیش از پرداختن به حکایت‌ها، هر باب را با حدیثی مرتبط و مناسب با عنوان و محتوای آن می‌آراید. این سنت، در باب نخست چنین اعمال می‌شود:

قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «إذا هتم الوالی بخیر جعل الله له البرکة فی الدنيا حتی الضرع و الزروع» (مجد خوافی: ۱۱)

رسم دیگر مجد خوافی، گذاشتن عنوان: «بیت»، «شعر»، «شعر الفارسیه» و یا «شعر العربیه» برای ابیاتی است که در خلال نوشته‌هایش می‌آورد؛ در حالی که سعدی، بدون هیچ عنوانی نظم و نثرش را به هم پیوند می‌دهد.

سرودن و آوردن اشعار فارسی، عربی و ملّح گویی نیز از دیگر همانندی‌های این دو اثر است. سعدی در حکایت شانزدهم باب اول، درباره کامیاری و کامکاری دوستش می‌فرماید:

ز کار بسته میندیش و دل شکسته مدار
که آب چشمه حیوان درون تاریکی است

الا لما یجأرن البلیهه فلرحمن الطاف
لخفیّه

(سعدی: ۲۹)

و مجد خوافی در حکایت سی‌ویکم می‌سراید:

به هوا نفعه‌ای از دار نعیم
به صفا قطعه‌ای از خلد برین
بر نوشته به درش کاتب عقل
ادخلوها بسلام آمین

(مجد خوافی: ۳۱)

قالب اغلب ابیات هر دو اثر، «قطعه» و معمولاً قطعه‌های دوبیتی است. گاهی نیز، تک بیت یا قطعه‌های سه تا پنج‌بیتی هم دیده می‌شود. هر دو شاعر، به اقتضای سخن از قالب «مثنوی» هم بهره گرفته‌اند. مثلاً مجد خوافی در پیش درآمد باب اول می‌گوید:

داند آن کوز عقل آگاه است
که رعیت خزانه شاه است
چون خزانه به مال معمور است
لشکر شهریار منصور است

(همان: ۱۱)

و در حکایت دهم روضه خلد، هم شش بیت در قالب مثنوی آورده است:
آن شنیدستی که مردی دادخواه
گفت روزی با وزیر پادشاه
کای وزیر افتاده کاری مشکلم
برگشای این قفل دشوار از دلم
گفت: کاری دارم اکنون بازگرد
تا شوم فارغ ز کار ای نیک مرد
مستمندش گفت کای با کار و بار
وقت بی‌کاری مرا با تو چه کار

شغل من با تو ز مشغولی توست
گر نداری شغل، معزولی توست
کار مسکینان بساز، ای سرفراز
تا بسازد جمله کارت کارساز

(همان: ۱۷)

سعدی هم در باب آغازین گلستان، گاهی به جای قطعه، از قالب مثنوی سود جسته است. او در حکایت دوم می‌گوید:

جهان ای برادر نماند به کس
دل اندر جهان آفرین بند و بس
مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت
که بسیار کس چون تو پرورد و کشت
چو آهنگ رفتن کند جان پاک
چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

(سعدی: ۴۲)

علاوه بر نمونه یادشده و دیگر موارد مشابه، سعدی در جای‌جای گلستان از تک‌بیت‌های مقفی و مثنوی‌گونه سروده است:

کس نیاید به زیر سایه بوم
ورهمای از جهان شود معدوم

(همان)

و در حکایت دوم:

قرص خورشید در سیاهی شد
یونس اندر دهان ماهی شد

(همان: ۴۵)

و همچنین در حکایت سوم:

همان به که لشکر به جان پروری
که سلطان به لشکر کند سروری

(همان: ۴۹)

از لحاظ کاربرد بحور عروضی، با وجود تفاوت‌های اندک و ظریف، همانندهای درخور ملاحظه‌ای در کار دو شاعر به چشم می‌خورد.

مجد خوافی، چون سعدی، متناسب با نوع مطلب از وزن و بحر خاصی استفاده می‌کند.

مثلاً در حکایت بیست‌وهشتم، هنگامی که تجهیزات لشکر یعقوب لیث صفاری را وصف می‌کند، فردوسی‌وار با لحنی کاملاً حماسی، در بحر متقارب، سخن می‌راند:

ز بس جوشن و خود و برگستوان
نمودی چو کوهی ز آهن روان
به هر سو که راندی سپاهی چنین

از گونه‌ای متفاوت محسوب می‌شود. تفاوت در این است که این بار، آوردگاه نبرد، معنوی و هم‌آورد پیکار، بی‌دردان و سواران غافل از همنوعان پیاده‌اند:

بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

(سعدی: ۷۵)

شاعر شیراز، بار دیگر در حکایت بیست و هشتم برای تحذیر از حریفی ابرقدرت، یعنی قوای دلی و معنوی، این بحر عروضی را به کار گمارده، و در جولانگاه سینه‌های درخیز، حماسه‌آفرینی می‌کند:

حذر کن ز درد درون‌های ریش
که ریش درون عاقبت سر کند
به هم بر مکن تا توانی دلی
که آهی جهانی به هم بر کند

(همان: ۶۷)

با بسنده کردن به نمونه‌های فوق و برای پرهیز از اطالة کلام، یادآوری می‌کنم که روی‌هم‌رفته، مجد خوافی به تبع سعدی بیشتر از بحرهای خفیف، هزج، متقارب، رمل و سریع استفاده کرده است. تا این تشبیهات و توصیفات زیبای مجد خوافی از افراد و مکان‌ها نیز یادآور شیوه کار سعدی است.

او نیز چون سعدی با بهره‌وری از استعاره‌ها و تشبیه‌های زیبا و بدیع و نثری مستجع، خواننده را به تحسین وامی‌دارد. برای نمونه، کنیز ماهرویی را چنین توصیف می‌کند: «... در حسن لطف بی‌همتا، چنان که نرگس او به ساحری، خاک در دیده سامری زدی و چهره او به دلبری آتش در نقش آذری. در کرشمه‌های او عقل حیران شدی و از لطایف کلام او، آب حیات بی‌جان، گویی در میان ابرو، سحر هاروت داشت و در کنار غمزه، مکر ماروت.» (مجد خوافی: ۲۷)

نیز در توصیف درخت پراناری می‌گوید: «... درختی دید چون کریمان سر تواضع و احسان فرو داشته و چون منعمان ثمره خیرالثمار برداشته، شکل انار گویی حقه



بجنبیدی از مرکز خود زمین
غباری که رفتی سوی آسمان
سپهری شدی آفتابش سنان

(مجد خوافی: ۲۸)

سعدی هم در جای‌جای باب نخست گلستان، از بحر پرصلابت متقارب بهره می‌گیرد. او، هنرمندانه، هشدارهای اجتماعی، اخلاقی و انسانی‌اش را در این بحر می‌گنجانند. این‌گونه کاربرد هم‌بی‌گمان، حماسی و شورانگیز است و البته

پر لعل آیدار است از میخ زرین در آویخته.» (همان: ۲۵)

نکته دیگر، شخصیت‌ها و قهرمان گلستان و روضه خلد و پرداختن به شباهت‌ها و تفاوت‌های آنان است. مجد خوافی و سعدی شیرازی در انتخاب برخی چهره‌های نامدار تاریخی و دینی به عنوان قهرمان اصلی و شخصیت شماره یک حکایتشان، همسو و همانندند. هر دو، درباره سلطان محمود غزنوی و جهاننداری‌اش، کسری انوشیروان و عدالتش، بوذرجمهر حکیم و دانایی‌اش، اسکندر مقدونی و هارون الرشید و پسرانش، داستان‌پردازی کرده‌اند.

نیز هر دو در داستان‌های تعلیمی و تمثیلی خویش، پرداختن به ملوک عرب و عجم، شخصیت‌های ایرانی و عرب، به ویژه مرکز خلافت عباسیان و خلفای صاحب‌نام عباسی چون هارون و مأمون را جذاب دیده، سرگذشت آن‌ها را به ادب سخن پرورده و برای عبرت‌جویان به میراث گذاشته‌اند. پیداست که در انتخاب شخصیت‌های داستان‌ها، بین سعدی و هم‌تای خوافی‌اش تفاوت‌های ناگزیر نیز دیده می‌شود. نگاهی دقیق‌تر و ریزبینانه‌تر نشان می‌دهد که سعدی در مقام مقایسه با هم‌تای سلفش، بیشتر به پادشاهان، وزرا و ملکزادگان پرداخته است. شاید آشنایی و حسن ارتباطش با اتابکان قدرشناس و ادب‌پرور فارس، که همواره سعدی از حمایتشان برخوردار بوده، در این گرایش بی‌تأثیر نباشد.

مجد خوافی از مجموع ۴۳ حکایت باب نخست، ۹ مورد را به پیامبرانی چون سلیمان، یونس، امامانی چون، امام جعفر صادق (ع)، امام حسین (ع) و امام رضا (ع) و عارفانی چون شیخ شهاب‌الدین و مولانا عمادالاسلام و نظایر آن اختصاص می‌دهد که در قیاس با موارد مشابه در باب نخست گلستان دو برابر است. او گاهی نیز بدون ذکر نام صریح، عناوینی چون «طالب علمی» یا «یکی از سادات» را شخصیت اصلی داستان معرفی می‌کند. توجه و احترام صوفی خوافی - که پیرو مذهب حنفی است - به امامان از جمله امام حسین (ع)، امام جعفر صادق (ع) و امام رضا (ع)، گویای نزدیکی

و همسویی مذاهب اسلام در قرن هشتم یعنی روزگار مجد خوافی می‌باشد. او در جایی می‌نویسد: «امیرالمؤمنین حسین را علیه‌السلام...» (همان: ۲۶) و در جای دیگر: «آوردند که امام جعفر صادق را علیه‌السلام...» (همان: ۲۳) و نیز امام رضا را «شاهزاده جهان»، پشت و پناه عالمیان، نور دیده اهل بینش، چشم و چراغ آفرینش» (همان: ۱۸) خطاب می‌نماید.

با آگاهی از اینکه سعدی هم وقتی در مسجد بعلبک به طریقه وعظ سخن گفته و به طور قطع دور از منبرنشینی و موعظه‌گویی نبوده، استنباط نگارنده این است که مجد خوافی، بیش از سعدی و به‌طور حرفه‌ای و رسمی با منبر و موعظه مأنوس بوده و به تذکیر و وعظ مشغول. به‌ویژه که او خود در جای‌جای اثرش به واعظی و تذکیرگویی خویش به عنوان شغل اصلی و طریق امرار معاشش اشاره می‌کند: «وقتی در شهر هرات در مدرسه فلکیه وعظ می‌گفتم». (همان: ۱۷۵) و نیز می‌گوید: «وقتی در مقصوره هرات وعظ می‌گفتم». (همان: ۲۱۰) و در جای دیگر: «روزی در یزد وعظ می‌گفتم» (همان: ۱۳۶) و در مورد واعظی هر روزهاش در سیستان می‌نویسد: «چون به شهر سیستان افتادم و وعظ گفتن راورد هر روزه نهاد...» (همان: ۶۲) و درباره موعظه‌اش در کرمان می‌گوید: «وقتی در شهر کرمان در مدرسه ترکان وعظ می‌گفتم». (همان: ۵۱) بنابراین، همان‌طور که هم‌نشینی و هم‌صحبتی سعدی با امیران و اتابکان ادب‌پرور فارس، در انتخاب شخصیت‌ها، شیوه نگرش و سیاق سخنوری‌اش بی‌تأثیر نبوده، شغل موعظه‌گری و تذکیرگویی مجد خوافی نیز در گزینش و پرورش شخصیت‌ها و چگونگی بیان مطلب تأثیر داشته است. مورد دیگری که در کتاب روضه خلد جلب نظر می‌کند، وجود نام‌هایی چون «غازان‌خان»، «ترکان‌خاتون» و «تمغاجی» است که شواهدی هستند بر حضور و شهرت اخلاف چنگیز مغول که البته در گلستان چندان سابقه‌ای ندارد. به علاوه، واژه‌های دیگر ترکی مغولی از جمله «اختجی» که مخف «اختاجی» به

معنای میرآخور است - دلیل بر ورود و رواج واژگان مغولی در زبان فارسی می‌باشد.

و باز نکته دیگری که در کار سعدی چشمگیر می‌نماید اینکه سعدی گاهی به جای نام قهرمانی خاص از صفت‌های جانشین موصوف و آن هم صفات منفی، مانند «غافل» یا «مردم‌آزاری» استفاده می‌کند و با این کار نشان می‌دهد که درس‌آموزی و پندگیری، تنها به کارنامه افراد خوشنام و پراوازه محدود و منحصر نمی‌شود و همان‌گونه، که ادب از بی‌ادبان فراگرفتنی است، آگاهی، عدالت و شفقت از غافلان و مردم‌آزاران آموختنی خواهد بود. مجد خوافی، نیز به گونه‌ای دیگر به شخصیت‌های بدنام و جبار تاریخ نگریسته و از آن‌ها عبرت آموخته است. مثلاً شخصیت اصلی حکایت پنجم باب اول را فرعون قرار داده و به جای بازگشت و تکرار تکبر، ظلم و ستمگری او، بر دو صفتی که داشت نشان موجب طول عمر و دوام جهاننداری‌اش گردیده‌است، انگشت می‌گذارد: «آوردند که فرعون را دو خصلت بود که به سبب آن درازی عمر یافت و تمتع دنیا؛ یکی آنکه داد عام می‌داد و دوم آنکه خوان انعام می‌نهاد.» (همان: ۱۴) و با این شگرد به جهانداران می‌آموزد که داد و دهش راز ماندگاری و کامیاری آنان است و برای اثربخشی بیشتر کلامش دو بیت زیر را می‌سراید:

سؤال کرد ز سالار کعباد شبی
که نزد تو چه نکوتر ز کارهای جهان
جواب داد که نزد من و همه حکما
نکوتر از همه احسان و عدل پادشهان
(همان)

و در ادامه داستان می‌گوید که چون آسیه همسر صالحه فرعون، اقول تخت و بختش را خواستار بود، به او توصیه نمود که «پادشاه را غضب از حلم بیش باید تا مفسدان دلیر نشوند و ایثار را از دخل کم، تا محتاجان سیر نشوند.» (همان). پیداست که ترک دادگری و بخشندگی، سقوط و نابودی فرعون و فرعون‌سانان را در پی خواهد داشت. وجه شباهت دیگری که در گلستان سعدی و روضه خلد مجد خوافی جلب نظر می‌کند، وجود مضامین مشترک برخی حکایات است. برای اثبات



صدق مدعا، به چند مورد اشاره می‌کنیم. در حکایت نوزدهم از باب نخست گلستان، انوشیروان عادل به غلامش می‌گوید: «تمک به قیمت بستان تا رسمی نشود و دیه خراب نگردهد». (سعدی: ۶۲)؛ زیرا:

اگر زباغ رعیت ملک خورد سیبی
بر آورند غلامان او درخت از بیخ
به پنج بیضه که سلطان روا همی دارد
زند لشکریانش هزار مرغ بر سیخ

(سعدی: ۶۲)

این مضمون در مجد خوافی بسیار اثر کرده است؛ تا بدانجا که در باب نخست کتابش، سه بار و در سه حکایت مختلف آن را گنجانیده است. بار اول حکایت هشتم است که در حقیقت، همین مضمون با اندکی تفاوت تکرار شده است. در «گلستان» غلامی مأمور تهیه نمک از روستا شده است و در روضه خلد سرهنگی از سرهنگان کسری انوشیروان، در گلستان گفت‌وگوی انوشیروان و غلامش، قبل از تهیه نمک و در روضه خلد، بعد از گرفتن نمک است. سعدی حکایت را به گونه‌ای پرورده که غلام قبل از تزیین حقوق رعیت از حق و حقوق مردم آگاه می‌شود و در نتیجه تنبیه و توبیخی بر او وارد نیست اما در حکایت مجد خوافی، تجاوز به حقوق مردم - ولو به قدر مشتی نمک - توسط سرهنگ شاه انجام می‌گیرد و لاجرم، ملامت و مجازات پیامد آن است. این نکته نیز که انتخاب «غلام» همراه با رأفت و شفقت است و انتخاب سرهنگ و عوان - با توجه به سابقه زور و ظلمش - تنبیه و قصاص را ایجاب می‌کند. به هر حال، هدف و نتیجه هر دو حکم سخن پرداز یکی است و به قول مجد خوافی:

ظلم اول شراره‌ای بوده است
اندک اندک زبانه‌ای افروخت
هر کسی هیزمی بر آن انداخت
چون قوی گشت عالمی را سوخت

(مجد خوافی: ۱۶)

بار دوم، در حکایت چهاردهم با کلام و بیانی بسیار نزدیک و همانند با سعدی - یعنی برخوردار از همان حسن ایجاز و نیز به همان شیوه سهل و ممتنع - این مضمون را عرضه می‌دارد. این بار، آخورسالار غازان خان - که مجد خوافی در چند

بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

(سعدی: ۵۲)

«مرگ» را سرنوشت محتوم همگان دانستن و دست خالی دنیای فریبا را ترک نمودن، موضوع دیگری است که دو سخن پرداز ما را - چون دیگر بخردان جهان - به خود مشغول داشته است. سعدی در پایان کار اسیر دست از جان شسته‌ای که پادشاه به کشتنش فرمان می‌دهد، می‌گوید:

چو آهنگ رفتن کند جان پاک
چه بر تخت مردن، چه بر روی خاک

(همان: ۴۲)

مجد خوافی نیز، در دیدار و گفت‌وگوی سلیمان و دهقان پیر، به همین نتیجه می‌رسد و می‌گوید:

درویش بمیرد و غنی هم
با خود نبرد لذت و غم

(مجد خوافی: ۲۴)

هر دو شاعر، فرجام کار آدمی را - که کوچ کردن با تهی‌دستی و مرگ ناگزیر است - به تصویر می‌کشند. نتیجه، برای دنیاداران و دنیا دوستان، بسیار تلخ و برای درویشان و وارستان آرامش‌بخش و برای فرزندان عبرت‌آموز است.

هنر سعدی در گلستان، ایجاز‌گویی و نادره‌پردازی اوست که بسیاری از جمله‌ها، عبارات و ابیاتش، به صورت مثل سایر در آمده، بر دل نشسته و بر زبان‌ها جاری گشته است. کمتر حکایتی است که یک یا چند ضرب‌المثل از آن استخراج نشده باشد. به نمونه‌های زیر که از باب اول گلستان برگرفته شده است، توجه می‌کنیم:

حکایت اول: «خردمندان گفته‌اند که دروغی مصلحت‌آمیز به که راستی فتنه‌انگیز». (سعدی: ۴۲)

حکایت دوم: «هنوز نگرانست که ملکش با دگرانست». (همان)

در حکایت سوم نمونه‌های بیشتری می‌بینیم:

حکایت با لقب پادشاه عادل از او یاد می‌کند - توبره گاهی به ستم از دهقانی می‌ستاند و به دستور غازان خان، از روی مجازات در خرمنی کاه آتش زده، افکنده و سوزانده می‌شود و شاعر خوافی نتیجه می‌گیرد که شتربانی که رخصت یابد از شاه که بستاند ز روستا چار من کاه ز جور اختجی در هیچ پر خو نبینی هیچ دهقان را دو من جو

(همان: ۲۰)

و آخرین بار، حکایت بیست و یکم را، همسو و هم‌پیغام با این حدیث می‌پردازد: سلطان غیاث‌الدین ماضی با سی هزار سوار از درخت اناری که دوازده انار آبدار و اشتهابرانگیز بر شاخه‌های آن قرار دارد، می‌گذرد و در بازگشت، از اینکه انارها دست‌نخورده بر جای بودند، سجده شکر به جای می‌آورد. زیرا:

شاه چو بر مسند فرمان بکند پای دراز
دست کوتاه کند مرد سپاهی ناچار
ور ملک دانه ناری به مثل جور کند
لشکرش بر کند از بیخ، درختان انار

(همان: ۲۵)

موضوع زیبا و انسانی دیگری که مجد خوافی، همسو با سعدی، از آن سخن گفته، نوع دوستی و همدردی قدرت‌مداران با دردمندان و بیچارگان است. او در داستان مربوط به رعیت پروری سلطان غیاث‌الدین محمد، سخن را چنین به فرجام می‌رساند:

سلطان سراسر است و خلق چو اعضای دیگرند
عضوی به جای خویش ز عضوی شریف‌تر
خاری اگر به پای رسد کز سر است دور
در یک نفس رسد اثر درد آن به سر

(همان: ۱۵)

این ابیات یادآور و الهام گرفته از سه بیت مشهوری است که سعدی معتکف بر سر تربت یحیی، به پادشاهی بی‌انصاف می‌گوید:

اسب تازی و گر ضعیف بود
همچنان از طولیله‌ای خر به

(همان)

تا مرد سخن نگفته باشد
عیب و هنرش نهفته باشد

(همان)

اسب لاغر میان به کار آید
روز میدان نه گاو پرواری

(همان: ۴۴)

کس نیاید به زیر سایهٔ بوم
ور همای از جهان شود معدوم

(همان)

حکایت چهارم:

پر تو نیکان نگیرد هر که بنیادش بدست
تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبدست
(همان: ۴۵)

پسر نوح با بدان بنشست
خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند
پی نیکان گرفت و مردم شد

(همان: ۴۶)

- دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد.
(همان)

- عاقبت گرگ زاده گرگ شود. (همان: ۴۷)

حکایت هفتم:

- قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی
گرفتار آید. (همان: ۵۰)

حکایت دهم:

- آنان که غنی ترند محتاج ترند. (همان: ۵۴)

- بنی آدم اعضای یکدیگرند (همان)

حکایت یازدهم:

- گرم تا کی بماند این بازار. (همان: ۴۷)

حکایت سیزدهم:

قرار بر کف آزادگان نگیرد مال
نه صبر در دل عاشق، نه آب در غربال
(همان)

حکایت پانزدهم:

اگر صد سال گبر آتش فرورد
اگر یک دم در او افتد بسوزد

(همان: ۵۶)

حکایت شانزدهم:

یا به تشویق و غصه راضی شو
یا جگر بند پیش زان بانه

(همان: ۵۷)

آن را که حساب پاک است از محاسبه چه
پاک است. (همان)

- تا تریاق از عراق آورده شود، مار گزیده
مرده بود. (همان: ۵۸)

حکایت بیستم:

گاوان و خران بار بردار
به ز آدمیان مردم آزار

(همان: ۶۳)

حکایت سی و هشتم:

اگر بینم که نابینا به چاه است
اگر خاموش بنشینم گناه است

(همان: ۷۳)

سخنان منظوم و منشور مجد خوافی
به اندازهٔ سعدی، مقبولیت و شهرت پیدا
نکرده ولی با تأمل در آن‌ها شایستگی بالقوهٔ
گزیده‌گویی‌هایش را برای تمثیل شدن و
بیان حسب حال تصدیق خواهیم کرد. با
ذکر چند نمونه، این شایستگی، محسوس
و مستدل می‌گردد. در حکایت دهم باب
نخستین می‌گوید:

کار مسکینان بساز ای سرفراز
تا بسازد جمله کارت کارساز

(مجد خوافی: ۱۷)

بیت فوق، روان، نافذ و مستعد ضرب‌المثل
شدن است و کاملاً رنگ و بوی سخن
سعدی را دارد که می‌فرماید:

کار درویش مستمند برآر
که تو را نیز کارها باشد

مورد دیگر، آخرین مصراع از ابیاتی است
که شاعر در پایان حکایت بیست و چهارم
این باب آورده است.

بترس از آنک به هنگام محکمه قاضی
کند به چشم عنایت به سوی خصم نگاه

شنیده‌ای که فقیهی به مدعی می‌گفت
یک التفات ز قاضی تو را به از دو گواه

(مجد خوافی: ۲۶)

نمونهٔ سوم، در حکایتی دیده می‌شود که
در آن، اسکندر مقدونی به عزم جهانگیری
به سرزمین اسطوره‌ای و حکمت‌خیز چین
می‌رود. به ابیات و جمله‌های گزیده و
مثل‌واره این حکایت توجه می‌کنیم.

هر که خواهد تا نیفتد در بلا

گو مگو اسرار سلطان بر ملا

(همان: ۳۵)

پیشهٔ روباه باشد مکر و زرق
شیر نشیند که او کاری کند

(همان: ۳۶)

و سرانجام:

مرد حریص گر همه عالم بدو دهی

حرصش به سوی عالم دیگر کشد عنان

(همان: ۳۷)

اسکندر فاتح در اساطیر شخصیتی
پیامبرگونه و مقدس دارد و چین هم
سرزمین دانش، رازآمیزی و رازآموزی است.
مجد خوافی در این حکایت «اسکندر»،
چین و پادشاه چین را با در نظر داشتن
حکمت‌جویی اسکندر، حکمت‌خیزی
چین و حکمت‌گویی پادشاه چین، با هم
در آمیخته و با این کار در آفرینش مفاهیم
و سخنان نغز و حکیمانه، بیش از پیش
توفیق یافته است.

در پایان، یادآوری می‌کنم که موارد
شایستهٔ بررسی در دو اثر، بیش از آن است
که در حوصلهٔ یک مقاله باشد و نگارنده، با
توجه به این حوصلهٔ تنگ و محدود، تنها
به تحلیل و بررسی برجسته‌ترین آن‌ها
پرداخته است.

منابع

۱. بهار، محمدتقی؛ سبک‌شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی (سه جلد)، امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۷.
۲. دهخدا، علی‌اکبر؛ لغت‌نامه، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۳.
۳. سعدی، مصلح‌الدین ابن‌عبدالله؛ گلستان، با مقدمه، شرح، توضیحات، تعلیقات و تعاریف منوچهر دانش‌پژوه، هیرمند، تهران، ۱۳۸۴.
۴. سعدی شیرازی، مصلح‌الدین؛ گلستان، به تصحیح غلام‌حسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ ششم، تهران، ۱۳۸۱.
۵. شایگان‌فر، حمیدرضا؛ نقد ادبی (مکاتب نقد همراه با نقد و تحلیل شواهد و متونی از ادب فارسی)، ویراست دوم، دستان، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۴.
۶. شمیسا، سیروس؛ انواع ادبی، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۸۱.
۷. شمیسا، سیروس؛ سبک‌شناسی نظم، پاییز، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۷.
۸. صفا، ذبیح‌الله؛ تاریخ ادبیات در ایران، ابن‌سینا و دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۳.
۹. صفا، ذبیح‌الله؛ مختصری در تاریخ نظم و نثر پارسی، تهران، مرداد ماه، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۳۳.
۱۰. طه‌ناده، ادبیات تطبیقی، ترجمهٔ زهرا خسروی، فرزان، تهران، ۱۳۸۰.
۱۱. غلام، محمد؛ «شکردهای داستان‌پردازی در بوستان»، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، ۱۳۸۲.
۱۲. مجد خوافی؛ روضهٔ خلد، با مقدمه و تحقیق محمود فرخ، به کوشش حسین خدیو جم، کتابفروشی زوار، ۱۳۴۵.
۱۳. یان ریپکا؛ تاریخ ادبیات ایران، ترجمهٔ عیسی شهبانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۴.

